

بقلم دکتر طه حسین - ترجمه دکتر حسین سخاوتی

## ادب جهانی

### مقدمه مترجم

دکتر طه حسین دانشمند و ادیب تیره چشم روشندل مصری یکی از مشاهیر ادبای جهان و مفاخر ادبی و فکری عالم اسلام است. مردی بزرگ است با اندیشه‌ی بزرگ و خردی توانا و روشن بین.

دکتر طه حسین استاد دانشمند و متنفذ دانشگاه قاهره است و بارها منصب وزارت آموزش و پرورش را در مصر عهده دار بوده. استاد را بر زبان و ادبیات فارسی حقی بزرگ است زیرا اوست که تدریس فارسی را در دانشگاه‌های قاهره بنیان گذارد و مایه رواج و انتشار آن در کشورهای عربی شد، حتی استاد پیشنهاد کرده بود که فارسی در دبیرستانهای مصر تدریس شود ولی این پیشنهاد بعلت که بود معلم فارسی و مشکلات ناشی از آن متأسفانه تاکنون جامه عمل نپوشیده. دکتر طه حسین را عقیده بر اینست که تسلط و احاطه به زبان و ادبیات عربی بدون دانستن زبان فارسی و تسلط در ادبیات آن غیر مقدور است.

استاد من این سخن رانی را در کنگره ادبای عرب در بیروت در حضور رئیس جمهوری لبنان ایراد کرد. باید دانست آنچه را که استاد سخن میگوید بهمان نحو چاپ می‌رساند بدون اندک تغییر و تبدیل، نشر استاد سهل و ممتنع است و ترجمه آن خالی از صعوبت و دشواری نیست، من در این ترجمه کوشیده‌ام که اسلوب نشر استاد را حتی المقدور حفظ کنم.

\*\*\*

نخست باید دید که منظور و مفهوم «ادبیات جهانی» چیست و مردم از آن چه می‌فهمند، اما من پیش از هر چیز دوست دارم که افکار و عقایدی را که مصدر و منبع آن يك و هم و پندار قدیمی و باستانی است و در این روزها شیوع دارد، از اندیشه‌ها دور سازم و در واقع هنگام آنست که حقیقت آن بر ما روشن و واضح شود و آن اینست که «ادبیات جهانی» در نظر بسیاری از مردم، ادبی است که در بسیاری از کشورهای عموماً، و در اروپای غربی و آمریکا خصوصاً خواننده دارد و دست بدست می‌گردد، چه همانطوریکه مردم می‌فهمند این کشورها در این روزگار ان نیرومند و توانا و مسلمانند، و نیرو و اراده آن‌ها در بسیاری از کشورهای و سرزمین‌های دیگر نافذ و فرمانروا و منتشر است از این رو عقیده دارند ادبی که در اینگونه کشورهای نیرومند و توانا خواننده دارد، ادبی جهانی است.

ادبیات انگلیسی فی‌المثل، ادبی جهانی است، زیرا در انگلستان و در ایالات متحده آمریکا و کشورهای مشترك المنافع خواننده دارد و آنگاه به زبانهای مختلف اروپایی ترجمه و منتشر

می‌شود. البته مثال بالا درباره ادبیات فرانسه و آلمان و ایتالیا و ادبیات روسی نیز صادق است. در اینکه ادبیات این کشورها، ادبی جهانی است جای هیچگونه شك و تردیدی نیست چه متون و نصوص آن در بسیاری از کشورها خواننده دارد و نیز به زبانهای مختلف دیگری ترجمه و منتشر می‌شود و خواننده دارد، ولی بعضی از ماعربها گمان می‌بریم که ادبیات عربی، برای اینکه جهانی باشد لازمست در کشورهایی که ادب انگلیسی و یاد دیگر ادب‌هایی که نام برده‌ایم خواننده دارد خواننده و رواج داشته باشد، اما خطائی که باید ما از آن پرهیز کنیم این است که گمان بریم ادبیات عربی وقتی جهانی خواهد بود که در این گونه کشورها خواننده داشته باشد.

**ادبیات جهانی - بعقیده من - ادبی است که نسل‌های بی‌شماری در بسیاری از کشورها بر مبنای انسانی آن زیست کنند و خو گرفته باشند؛ ادبیات جهانی ادبیاتی نیست که صاحب قدرت و نفوذ و نیروی سیاسی باشد بلکه ادبیاتی است که نیرو و قدرت و نفوذ خود را از راه طبیعی بدست آورد و رواج یابد و از قدرت سیاسی و اقتصادی و یا از هر مصدر دیگری که موجب قدرت و نفوذ و تسلط کشورهاست منبعت نباشد. بدین ترتیب آیا ادب عربی، ادبی جهانی است؟ و همچنین مقام و ارزش آن در میان ادبیات جهانی چیست؟ روشن است هنگامی که ما از ادب عربی سخن می‌گوییم، ادبیات عصر معینی از آن را در نظر نداریم بلکه منظور و مراد ما ادبیات عربی در جمیع عصور و ازمنه آن است.**

جای هیچگونه شك و تردیدی نیست که ادب عربی در عصور اولیه‌اش بمفهوم مترقی و حقیقی ادبیات، ادبی جهانی بود و این چیزی است که حتی دوفقر هم در صحت و درستی آن باهم اختلاف عقیده ندارند مگر اهلان و جاهلان و مغرضان؛ همچنین ادب عربی - البته منظور من مفهوم عمومی ادب است - ادبیاتی است که محصول فکری ملتی بزرگ از ملت‌هاست و مصدر و سرچشمه یک زندگانی دائمی نیرومند و پربرکت ملل فراوانی در روی زمین.

ادبیات عربی پیش از ظهور اسلام و در مراحل اولیه‌اش منحصر به جزیره العرب بود و سپس ملل غیر عربی دیگری بدان متأثر شدند و مایه گرفتند و پس از ظهور اسلام نیز وجود خود را تقریباً بر تمام جهان قدیم تحمیل کرد و گسترش یافت؛ از این رو ادبیات عربی در عصر اسلامی ادبیات مردم عرب نبود بلکه ادب ممالک اسلامی بود و ادب ملت‌هایی که خاضع و فرمانبردار دولت اسلامی شده بودند البته با در نظر گرفتن اینکه در زبان و نژاد و خصائص ملی و اخلاقی این ملت‌ها اختلافات فاحشی وجود داشت.

در اینجا لازم میدانم که ادبیات عربی را با ادبیات بزرگ باستانی یعنی ادب یونانی و ادب لاتینی مقایسه و مقارنه کنم، ادبیات یونانی در عصور قدیمه جهانی بود و شاید نخستین ادبی باشد که استحقاق و شایستگی کسب این عنوان را داشته باشد چه این ادب به مردم یونان که موجد آن بودند و متمتع و برخوردار از آن، منحصر نشد بلکه از حدود یونان گذشت خصوصاً هنگامی که اسکندر مقدونی ممالک بسیاری از جهان آن روز را فتح کرد و گشود و نفوذ و قدرت یونان در مشرق زمین انتشار و گسترش یافت.

ادبیات و فرهنگ و تمدن و زبان یونانی بیش از ده قرن شالوده و اساس زندگی تمدن

آن روزگاران بود و بدین ترتیب میتوان گفت که از نظر تاریخی ادبیات یونانی نخستین ادب جهانی است. البته ملت‌هایی بودند که پیش از یونانیان قدرت و تسلط خود را بر ملل و اقوام دیگر بسط و گسترش داده بودند ولیکن قدرت و تسلط آنان از حدود قدرت سیاسی و مادی تجاوز نکرد و در ژرفنای جانها و خانه‌ها راه نیافت و نافذ و راسخ نشد، و همچنین این اقوام و ملل نتوانستند مردم دیگری غیر خود را وادار کنند که بزبان ملی‌شان سخن گویند و در محصول ادبی آن شرکت جویند؛ در حالیکه ادب یونانی در این زمینه پیروز بود، مردمی در ادبیات یونانی بکار ادب و آثار ادبی پرداختند که هیچگونه رابطه‌ی پیش از آن میان ایشان و زبان یونانی وجود نداشت. البته نباید فراموش کرد که در آغاز، زبان یونانی بوسیله سیاست بر مردم دیگر تحمیل شد ولی بعدها مردم بسبب نیرو و مایه و عظمتی که در زبان و ادبیات و فرهنگ یونانی موج میزد آن را زبان خرد و آثار فکری و عقلانی خود قرار دادند و در بوجود آوردن آثار ادبی و فکری باین زبان شرکت جستند و صمیمانه کوشیدند، تو گویی که ایشان در اصل و بن یونانی بودند. با اینهمه و بزعم آنچه در پیرامون ادبیات یونانی گفته‌ایم و باهمه‌ی تسلط و سیطره‌ی بی‌که ادبیات یونانی بر همه شرق قدیم داشت، نتوانست خود را آنگونه بر ملت‌ها تحمیل کند که زبان یونانی، زبان تکلم و گفتگوی روزانه مردم مغلوب شود؛ تنها هنر زبان یونانی این بود که توانست خود را بر گروه معینی از مردم که سیاست می‌پرداختند و دسته دیگری که در کارهای فرهنگی و علمی اشتغال می‌ورزیدند و سرگرم بودند تحمیل کند و بس.

برای روشن شدن منظور می‌گوییم که فی‌المثل مصریان بزبان قبطی سخن می‌گفتند و شامیان به لهجات و گویش‌های مختلف آرامی، و مردم عراق بزبان آرامی و یا آنچه که بعدها بزبان بابلی و آشوری منتهی شد مکالمه می‌کردند. و ایرانیان نیز بزبان بومی و ملی خود گفتگو می‌کردند و سخن می‌گفتند و درین میان تنها دسته‌ی از دانشمندان و ادیبان بوده‌اند که زبان یونانی را آموختند و در محصولات فکری و آثار ادبی آن کم بیش بزبان یونانی شرکت جستند. پس زبان یونانی با همه نیروی نظامی اسکندر و فتوحات وی و با همه قدرت سرداران و پادشاهانی که پس از او زمام امور ممالک مفتوحه و متصرفه را بدست گرفتند، نتوانست تأثیر عمیق و ژرفی در زندگی ملت‌ها بگذارد و رواج عمومی یابد و بدین ترتیب نتیجه می‌گیریم که مردم مغلوب و شکست خورده موجودیت زبان مادری خود را نگهبانی و پاسداری کردند و در حفظ و حراست آن کوشیدند و نقش زبان یونانی در این میان این بود که زبان فرهنگ باشد و بس. البته از ذکر این نکته نباید غافل بمانیم که زبان یونانی با اینکه زبان فرهنگ و آثار علمی و ادبی بود با اینهمه گروهی از مردم مغلوب در ظل قدرت یونان و زبان یونانی آثار علمی و ادبی خود را بزبانهای ملی‌شان نگاشته‌اند، مثلاً مصریان آثار علمی و ادبی و دیگر مطالب و موضوعات را بزبان قبطی و سوری‌ها اینچنین آثار را بزبان آرامی نوشته‌اند.

اما رومیان پس از یونانیان آمدند و زبان ملی خود را بر غرب اروپا تحمیل کردند ولی نتوانستند در مشرق زمین در برابر زبان یونانی مقاومت و ایستادگی کنند و عرض وجود نمایند و بازم زبان یونانی بعنوان زبان سیاست در شرق باقی ماند و مردم بزبانهای ملی خود سخن گفتند و چیز نوشتند و بحفظ و حراست موجودیت آن کمر بستند و احیاناً بزبان یونانی هم آثاری بوجود آوردند.

با وجود رومیان، زبان یونانی به تحکیم موقعیت خود ادامه داد و زبان لاتینی باهمی نیروی جمهوری روم و قدرت امپراطوری؛ نتوانست خود را بر کشورها تحمیل کند مگر در اروپای باختری چون ایتالیا و فرانسه و اسپانیا و بریتانیای کبیر و آنهم بعلت اینکه در این کشورها در آن هنگام تمدن برجسته‌یی وجود نداشت.

اما زبان عربی در پیش از اسلام، گذشته از مردم جزیره العرب، عسده کثیری از مردم شام و عراق بدان سخن می‌گفتند و در میان زبان‌هایی که زبان یونانی نتوانست آنها را به نیستی کشد و نابود کند، زبان محادثه و مکالمه و گفتگوی روزانه بود. پس از اسلام و بعد از اینکه قرآن کریم و عزیز منتشر شد و خواندن آن در ممالک مفتوحه رواج یافت می‌بینیم که اوضاع و امورد گرگون شد و تاریخ راه نوی را در پیش گرفت. می‌بینیم زبان‌هایی که در برابر زبان یونانی و قدرت و تسلط یونانیان و زبان لاتینی و نیرو و نفوذ و سیطره رومیان مقاومت و پایداری کردند، نتوانستند در برابر زبان عربی و زبان قرآن استقامت ورزند. البته عدم مقاومت و پایداری اینگونه زبانها در برابر زبان عربی مولود تحمیل قدرت نظامی و سیاسی نبود و همچنین حکومت عربی در پی آن نبود که زبانهای ملی و بومی ممالک متصرفه و کشورهای مغلوب را محو و نابود کند و زبان عربی را زبان رسمی آن مردمان قرار دهد، بلکه در زبان عربی سحر و کشتی است که در دلها نفوذ کند و بر خردها مستولی و چیره‌ور شود و جانها را بخود متمایل و مشتاق سازد.

پیش از شروع قرن دوم هجری و قبل از انقضای آن، زبان عربی، زبان تکلم و مخاطب و گفتگوی روزانه بسیاری از مردم اقطار جهان چون عراق و شام و مصر و شمال آفریقا و حتی اسپانیا شد و جالب نظر و شایان توجه اینجاست که زبان عربی در کشور های نیر و مندی که قدرت و نفوذ یونان و روم نتوانست زبان ملی شان را محو و اراده و مغلوب خواست و آرزوی خود کند زبان مکالمه و زبان آثار علمی و ادبی شد.

اما در ایران، زبان عربی، زبان دانش و ادب و فرهنگ شد.

زبان عربی حتی به هندوستان و جزایر اقیانوس هند نیز راه یافت و رسوخ کرد. سپس می‌بینیم که زبان عربی به نفوذ و رسوخ و بسط و گسترش خود در اقطار مختلف جهان، و از اینکه زبان مهمی برای فرهنگ و سیاست و ادب و مکالمه باشد، اکتفاء نکرد بلکه در دلها جای گرفت و در جانها خانه ساخت. ایست که مشاهده می‌کنیم زبان‌هایی که پیوسته در برابر نیروی بیکران و توان شکن یونانیان و رومیان و ایرانیان ایستادگی کردند و زنده و جاوید ماندند، آهسته آهسته در برابر زبان عربی ناتوان و خرد و گمنام شدند و در معابد و آتشکده‌ها و پرخی از اماکن و محافل خاص جای گرفتند و بصورت زبانهای مرده و باستانی و کهن در آمدند و مورد پژوهش و تحقیق و تتبع و مطالعه و بررسی زبان‌شناسان و محققان و باستان‌شناسان قرار گرفتند و مردمی که قرون متمادی و سده‌های دراز بدان سخن می‌گفتند آنرا فراموش کردند. مثلا اکنون مصریان بزبان قبطی و مردم سوریه بزبان آرامی و عراقیان بزبان آرامی و بزبانی که قدمای عرب آن را نبطی می‌نامند و از بقایای زبان بابلی و آشوری است، سخن نمی‌گویند. باینهمه زبان عربی باینهم قانع و خرسند نشد بلکه ثابت کرد که نه تنها قادر و تواناست بر زبانهای دیگر چیره‌ور و مسلط شود بلکه میتواند در انواع و شقوق مختلف دانش و فرهنگ و تمدن مجال بحث و تحقیق و

مطالعه و بررسی باشد و آنچه را که یونانیان و رومیان و مردم آسیا و آفریقا در شعب مختلف و رشته‌های گوناگون دانش و ادب و فرهنگ نوشته‌اند بخوبی هم‌کند و آن را بصورت فرهنگ و تمدن واحد و ویژه‌ی در آورد و بهمین سبب است که ابوتمام شاعر عرب میگوید :

در شام خانواده من ساکنند و در بغداد عشق من جایگزین است  
و در رقتین و فسطاط برادران و دوستان من بسر میبرند  
گمان ندارم که فراق و دوری با آنچه کرده‌است راضی و خشنود باشد

حتی اگر مرا بدورترین نقاط خراسان بیفکند

این میهن بزرگ که دامنه‌ی آن از دورترین نقاط شرق تا دورترین نقاط غرب کشیده است بفضل زبان عربی و بفضل و برکت اسلام دارای تمدن و فرهنگ و زبان و علوم و ادبیات واحدی شد. امپراطوری عظیمی که اسکندر به تأسیس آن پرداخت از حیث وسعت دامنه متصرفات پایه متصرفات اسلامی و شاید کمتر از متصرفات اسلامی بود زیرا دامنه متصرفات از شمال مصر تجاوز نکرد و امپراطوری روم هم از حیث عظمت و وسعت، پایه متصرفات اسلامی بود ولی یونانیان با این همه عظمت نتوانستند به نیروی زبان و ادبیات و فرهنگ خود همانند عرب‌ها در ملت‌ها اثر بگذارند، و رومیان نیز با آن همه عظمت نه تنها نتوانستند در ملت‌های مغلوب اثر بگذارند بلکه زبان لاتینی نتوانست بهیچ وجه در مشرق زمین مستقر شود و جای گیرد. سپس حکومت اسلامی جانشین امپراطوری یونان و امپراطوری روم شد و نه تنها دولت سیاست و اقتصاد و قدرت بود بلکه امپراطوری قلوب و عقول و اخلاق و دین نیز بود؛ این نیست مگر به فضل زبان عربی. در واقع از ذکر این نکته نباید غافل بود که حکومت عربی بهیچ وجه نکوشید که زبان عربی را به ملت‌های مغلوب تحمیل کند بلکه بناچار باید باین نکته اشاره کرد که بسیاری از قضات مسلمانان در مصر برای اینکه بدعاوی و شکایات قبطیان رسیدگی کنند، بناچار زبان قبطی را فرا گرفتند و آموختند تا سخنان آنان را بدرستی بفهند و آنگاه قضاوت و داوری کنند و این روش در تمام ممالک مفتوحه که خداوند آنرا بفتح مسلمین در آورد؛ پیروی میشده با اینکه زبان عربی به خصیصه و صفت عدم تحمیل خود بدیگران ممتاز است، توانست از حوزه قدرت و مکان نفوذ خود بگذرد و زبان نسل‌های بی‌شماری از مردم مختلف در طول گذشت زمان و قرن‌های متمادی باشد.

البته زبان عربی وقتی در شرق ممالک اسلامی مستقر شد با بیشتر زبانهای مردم آن سامان وجه قرابت و شباهت داشت زیرا اکثر آن زبانها از ریشه و بن سامی است ولی هنگامی که زبان عربی در اسپانیا مستقر شد نه تنها نکوشید خود را بر مردم آن سامان و آن مرز و بوم تحمیل کند بلکه مردم اسپانیا خود در آموختن و فرا گرفتن زبان عربی و تخصص و احاطه در آن بمسابقه و رقابت پرداختند و در ایجاد آثار علمی و ادبی با دانشمندان و ادیبان عرب شرکت جستند. در سده سوم هجری یکی از کشیشان کتابی نوشت و در آن، از اینکه جوانان مسیحی، زبان لاتینی را که زبان رسمی مسیحیت است فراموش کرده‌اند و بفرآ گرفتن زبان عربی پرداخته بآن زبان چیز مینویسند؛ تأسف فراوان خورد و غم و اندوه جانکاه خود را نمایان ساخت؛ اما در حقیقت این کشیش يك چیز را از خاطر برد و آن اینکه خود او در نوشتن متن لاتین تحت تأثیر زبان عربی و خصائص ادبی آن بود زیرا سجع و قافیه را در متن نوشته خود بکار برد؛ در حالیکه در زبان لاتینی سجع و قافیه وجود نداشت و سجع و قافیه وقتی در زبان لاتینی نفوذ

کرد که مسیحیان زبان عربی را آموختند و بخصائص ادبی آن آگاه شدند .

بالاتر و مهم‌تر از این‌ها ، باید گفت ملل مختلفی که زبان عربی را آموختند در ایجاد آثار ادبی بر عرب‌ها پیشدستی و برتری یافتند . فحول شمرای قرن دوم هجری غیر عرب بودند ؛ بشار بن برد و ابونواس و ابوالعاصیه و مسلم بن الولید همه این بزرگان و برجستگان ایرانی بودند ؛ دراصل و نسب ابوتمام اختلاف است برخی را عقیده بر این است که پدرش در دمشق شراب میفروخت ؛ ابن الرومی شاعر بزرگ چنانکه از نامش پیداست ، رومی بود البته پدرش رومی و مادرش ایرانی بود ، همه این شاعران را که نام برده‌ایم بر بسیاری از شعرای بزرگ عرب برتری جستند و همچنین در ایجاد آثار علمی ، دانشمندان غیر عرب سهم بسزایی دارند و کافست که در این زمینه ابن سینا و فارابی را نام ببریم . میراث عظیم علمی و ادبی اسلام با همکاری دانشمندان و ادیبان غیر عرب که احیاناً هم بر غیر عرب تفوق و برتری جستند بوجود آمد ؛ این میراث عظیم اسلامی و در عین حال انسانی است زیرا میراث عظیم انسانی جهان قدیم است ، و این زبان عربی بود که وسیله نقل و انتقال آن بجهانی شد که از وجود این میراث عظیم بی اطلاع بودند و در حقیقت زبان عربی در نقل اینگونه آثار وسیله‌ی شد که اروپا از آن استفادت جست و در صد غنی کردن تمدن و فرهنگ خود برآمد بنحوی که هم اکنون در فرهنگ و تمدن بر عرب‌ها هم تفوق و برتری جستند ؛ علی‌رغم همه این گفتار ، اروپای غربی و آمریکا ، فرهنگ خود را اولاً به عرب‌ها و ثانیاً به یونان مدیون و مرهون است . پیشتر گفتیم که زبان عربی توانست خود را به نیروی انسانی نه به نیروی حکومت و قدرت بر ملت‌ها تحمیل کند و همه‌جا پیروزی و ظفر با او بود و تنها يك کشور بود که در برابر قدرت زبان عربی و جذبه و کشش آن ایستادگی و مقاومت کرد و باید گفت که پیروزم شد و آن کشور ، کشور ایران است ؛ البته ایران پس از سه قرن مقاومت و پایداری توانست زبان ملی خود را نگاهبانی کند . . .

**مجله یغما :** داوری استاد اجل دکتر طه حسین به انصاف تمام است ، و رواج زبان عربی بیشتر شاعران مرهون و حکیمان و دانشمندان ایرانی است . چنان که فرموده اند ادب و زبان فارسی نه تنها استقلال تام ؛ بل که در لطافت و شیرینی آثاری چون مثنوی و شاهنامه و کلیات سعدی و دیوان حافظ دارد که با بهترین آثار ادبی عرب و دیگر زبان‌های زنده جهان برابری می‌کند .